درس چهارصد و سی و نهم

کیفیت تحقق وجود ذهنی در حملیات

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

فصل (۱۰).
فی أنَّ الحُکمَ السَّلبی لا یَنفکُّ عَن نَحوٍ مِن وجودِ طَرفیه.[۱]

مرحوم آخوند در این بحث راجع به کیفیت تحقق وجود ذهنی در حملیات و تحقق موضوع در ذهن [صحبت می‌کنند] و بحثشان را روی این مسئله قرار می‌دهند. چون در بحث گذشته صحبت در این بود که در قضایای سلبیه حمل وجود ندارد بلکه سلب حمل وجود دارد پس سلبِ ربط هست نه‌اینکه اثبات سلب برای موضوع است. با تفاصیلی که در آنجا عرض شد و تقسیمی که ایشان بر اثبات سلب حکم و حمل سلب کردند یااینکه سلب حمل در قضایای موجبهٔ سالبة المحمول یا سالبهٔ سالبة المحمول یا سالبة الموضوع، ایشان در این بحث می‌خواهند بفرمایند که در قضیهٔ ما چه سالبه باشد چه موجبه باشد نیازی به وجود موضوع در همهٔ اینها هست.

لِقائلٍ أن یَقول که در قضیهٔ موجبه قبول داریم که باید موضوع وجود داشته باشد اما در قضیهٔ سالبه که شما خودتان گفتید: سلب حمل است پس چطور در اینجا ما نیاز به وجود موضوع داریم؟! در واقع ما در قضیهٔ سالبه بین محمول و موضوع را منقطع می‌کنیم و دیگر کاری به موضوع نداریم. ایشان می‌فرمایند که منظور ما در اینجا این است که یک وجودٌمائی و یک نحوه وجودی در قضیهٔ سالبهٔ ما لازم است. حالا آن وجودش چه وجود خارجی باشد چه وجود ذهنی باشد تفاوتی در این مسئله ندارد. یعنی ما در قضیهٔ موجبه وقتی می‌گوییم: زیدٌ قائمٌ طبعاً باید این زید در خارج وجود داشته باشد اگر قضیه بخواهد صادقه باشد و قیام هم باید در خارج وجود عینی داشته باشد ولی در قضیهٔ زیدٌ لَیسَ بِقائمٍ آن عدم قیام را حمل بر زید می‌کنیم.

این حمل عدم قیام بر زید و سلب قیام از زید در قضیهٔ سالبهٔ ما به دو نحوه ممکن است تحقق پیدا کند؛ یکی اینکه موضوع در خارج هست ولی قیام نیست، خب در اینجا قضیه به‌عنوان سالبة المحمول می‌شود. دوم اینکه موضوع در خارج نیست طبعاً به تبع او قیام هم نیست. خیلی وقت‌ها اتفاق می‌افتد که ما در قضیهٔ سالبه نظر بر عدم موضوع داریم. صحبت در این است که زید این کار را انجام داده است. من می‌گویم که زید نیست

---

[۱] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۰.

تااینکه این کار را انجام داده یا نداده. اصلاً زیدی وجود ندارد لَیسَ زیدٌ بِقائِمٍ زیدی که قائم است، نیست حالا سواءٌ کانَ قائِماً أو سِواءٌ کانَ قاعداً اصلاً زیدی نیست تااینکه بخواهد قائم یا قاعد یا جالس باشد. سالبه در اینجا به‌عنوان سالبه به انتفاء موضوع هست یعنی در اینجا نظر روی ارتباط بین محمول و موضوع به‌عنوان أنَّ الموضوعَ مُنتفٍ فی الخارِج رفته است و با این عنوان الآن راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم. چون موضوع در خارج منتفی است ما محمول را از او سلب می‌کنیم یعنی مثلاً گاهی اوقات برای تأکید یا برای دواعی دیگر یک هم‌چنین مسئله‌ای گفته می‌شود. نه‌اینکه موضوع در خارج هست اما محمول بر او حمل نمی‌شود، قصد ما این نیست.

من‌باب‌مثال می‌گوییم که عنقا در خارج اصلاً نیست تااینکه نیازی به آشیانه یا لانه داشته باشد. شریک‌الباری ممتنع است تااینکه حالا در تقسیم صفات باری تعالی نسبت به شریک‌الباری صحبت بشود که صفات قهریه برای شریک‌الباری است و صفات جمالیه برای پروردگار است مثل همان‌هایی که قائل به یزدان و اهرمن هستند. آنهایی که قائل به همان ثنویت هستند، در تقسیم صفات به صفات جلالیه و جمالیه، یزدان و اهرمن را متصف به صفات جمالیه و جلالیه می‌کنند. ما می‌گوییم که اصلاً شریک‌الباری برای باری ممتنع است حالا کاری به صفات جمالیه و جلالیه نداریم. کاری به صفات قهریه و لطف و رحیمیهٔ پروردگار نداریم بلکه اصل شریک‌الباری ممتنع است فَکیفَ به اینکه حالا بخواهد صفات بین جمال و جلال تقسیم بشود همان‌طور که قائل به یزدان و اهرمن هستند.

پس می‌بینید دواعی مختلف موجب عقد قضایای مختلف سالبة الموضوع یا سالبة المحمول یا سالبة الطرفین هست. اما اینکه شما می‌بینید مرحوم آخوند می‌گویند که قضیهٔ سالبه اعم از قضیهٔ موجبه است به‌عنوان اینکه در قضیهٔ موجبه وجود خارجی موضوع شرط است ولی در قضیهٔ سالبه وجود خارجی موضوع شرط نیست این بنا بر آن تفصیلی که قوم کردند ایشان می‌فرمایند که این تفصیل اشتباه است زیرا ما در قضایای موجبه هم می‌بینیم که وجود خارجی شرط نیست مثل شَریکُ الباری مُمتنعٌ. خب شَریکُ الباری مُمتنعٌ قضیهٔ موجبه است ولیکن موضوع در خارج منتفی است یا المُتناقضین لا یَتحققان، المُتناقضین مُمتنِعان این‌هم یک قضیهٔ موجبه است ولی متناقضین در خارج معدوم هستند یا فرض کنید العَدمُ المُطلق عَدمٌ این‌هم الآن قضیهٔ موجبه است درحالی‌که وجود موضوع در خارج منتفی است.

بنابراین چه فرقی بین قضایای سالبه با قضایای موجبه شد؟ در قضایای موجبه هم بر دو قسم است: یا قضایایی که وجود موضوع در خارج محقق است مانند زیدٌ قائمٌ یا مثلاً باری تعالی کذا، واجب الوجود رازقٌ، خالقٌ، صانعٌ، عالمٌ و قدیرٌ در اینجا وجود موضوع در خارج محقق است یا قضایای موجبه‌ای داریم که وجودش در خارج محقق نیست مانند شَریکُ الباری مُمتنعٌ این‌هم موجبه است و از آن‌طرف قضایای سالبه‌ای

داریم که وجود موضوع در خارج محقق است مثل زیدٌ لَیس بِقائمٍ زید هست و قائم نیست یا قضایایی داریم اصلاً وجود او هم در خارج نیست مانند لَیسَ زیدٌ بِقائمٍ اصلاً وجود موضوع در اینجا شرط نیست.

فرق قضیهٔ سالبهٔ به انتفاء موضوع با قضیهٔ موجبه

لذا مرحوم آخوند در اینجا به یک نکتهٔ دقیقی اشاره می‌کنند که آن نکته قابل اهمیت است و انصافاً نکتهٔ ارزشمندی هست که در اینجا مطرح می‌کنند. ایشان می‌فرمایند که یک وقتی در قضیهٔ سالبه به انتفاء موضوع، عنوان قضیه در آن لحاظ شده است ـ انتفاء موضوع ـ یعنی به وصف أنّهُ مُنتفٍ فی الخارجِ ما این محمول را حمل می‌کنیم اما این مسئله در قضیهٔ موجبه نیست. در قضیهٔ موجبه به وصف أنّهُ مُمتنعٌ فی الخارجِ ما نمی‌آییم آن محمول را بر موضوع حمل کنیم. وقتی که می‌گوییم: شَریکُ الباری مُمتنعُ الوجود آیا وقتی که شما شریک‌الباری را در ذهن تصور می‌کنید به وصف أنّهُ مَعدومٌ فی الخارجِ تصور می‌کنید؟! بنابراین چرا می‌گویید که مُمتنعُ الوجود؟! پس شما شریک‌الباری را بدون لحاظ تحقق و عدم تحقق در ذهن تصور می‌کنید، بعد آن‌وقت ذهن وقتی شریک‌الباری و خصوصیات و لوازمش را تصور کند حکم به امتناع برای شریک‌الباری می‌کند نه‌اینکه از اول لحاظ امتناع خارجی برای شریک‌الباری متصور می‌شود اگر لحاظ بشود پس دیگر محمول آوردن ندارد و نیازی به محمول نداریم. از اول خود موضوع به‌لحاظ و به حیثیت عدمیه فرض شده پس در اینجا دیگر محمول نمی‌خواهیم ولی در قضایای سالبهٔ به انتفاء موضوع، ما در بعضی از این قضایا موضوع را به‌عنوان أنّهُ مَعدومٌ فی الخارجِ برای او محمول می‌آوریم مثل المَعدومُ المُطلقُ لا یُخبرُ عَنه وقتی می‌گوییم: المَعدومُ المُطلقُ لا یُخبرُ عَنه معنایش این هست که آنچه که در خارج معدوم است لا یُخبرُ عَنه از آن خبر داده نمی‌شود. المُتناقِضان لا یَجتمِعان و لا یَرتفِعان یعنی متناقضین که در خارج ممتنع است احکامش این هست که لا یَجتمِعان و لا یَرتفِعان. لَیسَ زیدٌ بِقائمٍ در آنجا زیدی که در خارج نیست طبعاً قائم هم نیست، جالس هم نیست، قائد هم نیست و نائم هم نیست.

شرطیت لحاظ عدم وجود خارجیِ موضوع، در قضیهٔ سالبهٔ به انتفاء موضوع

پس در قضیهٔ سالبهٔ به انتفاء موضوع لحاظ عدم وجود خارجیِ موضوع، شرط است ولی در مورد [قضیهٔ] موجبه یک هم‌چین مطلبی وجود ندارد. ولی با تمام این اوصاف وقتی که می‌خواهیم قضیه‌ای را در ذهن تشکیل بدهیم باید این قضیه یک وجودٌمائی از موضوع داشته باشد. ما نمی‌گوییم که وجود خارجی، همین شریک‌الباری که می‌گویید: ممتنعٌ، بالأخره شما این شریک‌الباری را در ذهن آوردید و یک تصوری برای شریک‌الباری کردید و همین تصور کفایت می‌کند از اینکه شما به این موضوع قضیهٔ حملیه یک وجودٌمائی

بدهید و این وجودٌما فرقی نمی‌کند چه در قضیهٔ سالبه باشد یا در قضیهٔ موجبه باشد فرقش این است که در قضیهٔ سالبهٔ به انتفاء موضوع در آنجا لحاظ عدم خارجی می‌شود اما در قضیهٔ موجبه بااینکه موضوعش در خارج نیست مثل شریک‌الباری ولی لحاظ عدم خارجی نمی‌شود فرقشان فقط همین است.

فَصلٌ (۱۰).

فی أنَّ الحُکمَ السَّلبی لا یَنفکُّ عَن نَحوٍ مِن وجودِ طَرفیه.[۱]

حکم سلبی منفک از یک نحوٌمائی از وجود طرفین نیست.

تلمیذ: شما نقیضین را چطور تصور می‌کنید؟ مفهوم اینکه می‌گویید که نقیضین وجودٌمائی دارد باز هر طرفش را که تصور کنیم طرف دیگر را در واقع نمی‌گذارد تصور بشود پس وجودٌما چطوری شکل می‌گیرد؟ مفهومش همان مفهوم عدمی که در خارج....

استاد: قیام و عدم قیام؛ همین‌که می‌گویید که قیام و عدم قیام در خارج جمع نمی‌شود، چطور شما قیام و عدم قیام را تصور کردید؟ بالأخره در ذهن آوردید.

تلمیذ: در آنِ واحد نمی‌آید چون وقتی که قیام را می‌گوییم، عدم قیام باز مفهومش می‌شود در واقع اینکه آن قیامی که باز نیست آن قیام را باز من می‌آیم در واقع ادراک می‌کنم و به آن وجود می‌دهم.

استاد: آمدید اول قیام و بعد نقیضش را تصور کردید؛ عدم قیام را تصور کردید بعد هردو را [تصور کردید]. اگر هرکدام از اینها را جداجدا بخواهید تصور بکنید آیا می‌توانید بگویید که لا یَجتمعان؟ یااینکه نه، باید هردو را باهم تصور کنید تا بگویید: لا یَجتمعان. وقتی هردو را باهم در ذهنتان می‌آورید می‌گویید که نه، این نمی‌شود در خارج باشد. اما اگر اول قیام را تصور کنید و بعد عدم قیام را تصور بکنید پس دیگر چطور می‌توانید لایَجتمعان را تصور کنید؟ شما ذهنتان در دو لحظه دو چیز را تصور کرد و دو شخصیت و دو تصور جدای از هم پیدا کرد پس چطور حکم به محمول برای هردو در آنِ واحد می‌دهید؟ به‌خاطر این است که هردو را در آنِ واحد در ذهن تصور کردید گرچه در خارج نیست ولی در ذهنتان که هست.

تلمیذ: شاید به‌لحاظ آن مفهوم نبود خارجی‌اش ما این مفهوم را ادراک کردیم که در خارج نیست.

استاد: در خارج که نقیضیان نداریم آنچه که در خارج هست یا قیام است یا عدم قیام است. الآن در خارج یا یوم هست یا عدم یوم هست حالا لیل است البته لیل و یوم متضاد هستند حالا عدم یوم فرض کنید، اما در مورد نهار و عدم نهار، شما چطور می‌توانید این نهار و عدم نهار را در ذهن خودتان تصور کنید؟! اگر نتوانید در آنِ واحد هردو را تصور کنید چطور محمول برای این می‌آورید و می‌گویید که لا یَجتمعان؟! شما دو چیز را جداجدا تصور کردید و آوردید مثل اینکه اینها اصلاً ارتباطی باهم ندارند. چطور اینکه الآن این لیوان با این ظرف آب هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند. فرض کنید شما دیروز یک ظرف آبی را تصور کردید و یک لیوان هم فردا تصور می‌کنید، اینها ارتباطی باهم ندارند ولی یک‌مرتبه آن تصوری که دیروز کردید و آن تصوری

---

[۱] . همان.

که فردا می‌کنید، ـ الآن نه الآن تصور نکرده‌اید فایده ندارد ـ وقتی فردا آمد و آن تصور بعدی پیدا شد آن‌وقت تصور قبلی را با تصور بعدی ضمیمه می‌کنید و می‌گویید که آن لیوان برای این ظرف آب است ها! پس هردو را باهم تصور کردید. حالا که تصور کردید محمول می‌آورید. در متناقضین هم مسئله همین‌طور است. اول دو چیز مجزا تصور می‌کنید بعد یک‌دفعه می‌گویید که لا یَجتمعان. اینکه می‌گویید: لا یَجتمعان دلیل بر این است که هردو باهم تصور شده است. اگر تصور نمی‌شد چطور حکم به محمول برای این کردید؟!

إنَّ مَحمولَ العُقودِ الحَمليةِ سواءً كانَت موجِبةً أو سالبةً قَد يَكونُ ثُبوتياً و قَد يَكونُ عَدمياً فی الخارجِ و أمّا فی الذِّهنِ فَلا بُدَّ و أن يَكونَ حاضِراً موجوداً لِاستحالةِ الحُكمِ بِما لا يَكونُ حاضِراً عِندَ النَّفسِ.[1]

محمول عقود حملیه چه در قضایای موجبه یا در قضایای سالبه گاهی اوقات ثبوتی است یا در خارج معدوم است. این مربوط به خارج است اما در ذهن چطور است؟ این محمول باید در ذهن حاضر و موجود باشد چون محال است که شما به یک خبر و محمولی حکم کنید که او در نفس حاضر نیست. نفس که نمی‌آید یک امر عدمی را حمل کند بلکه نفس می‌آید امر وجودی را بر موضوع حمل می‌کند، نه امر وجودی که در خارج هست بلکه امری که در خودش هست. چیزی که نفس هنوز تصورش را نکرده چطور او را حمل می‌کند؟ نفس هنوز تصور نکرده است! شما الآن [چیزی را] تصور نکردید می‌توانید چیزی را حمل کنید؟ شاید بتوانید!! ذهن وقّاد حکیم شاید خرق این عادت بکند!!

و أمّا موضوعُها سِواءً كانَت موجبةً أو سالِبةً فَلا بُدَّ و أن يَكونَ لَهُ وجودٌ فی النَّفسِ لِاستِحالةِ الحُكمِ عَلىٰ ما لا يَكونُ كَذلكَ و أمّا فی الخارجِ فَكذلكَ إذا كانَ الحُكمُ بِالإيجابِ بِحسبِ ظَرفِ الخارجِ.

اما موضوع این قضایای حملیه چه در قضایای موجبه یا سالبه باید وجودی در نفس داشته باشد چون حکم محال است بر چیزی که در نفس وجود نداشته باشد. چیزی که در نفس وجود ندارد طبعاً انسان نمی‌تواند برای او محمول هم بیاورد و اما در خارج به همین کیفیت هست. درصورتی‌که قضایای ما ناظر به خارج است و حکم به ایجاب ما در قضیه ناظر به آن قضیهٔ خارجی است.

لِاستدعاءِ الحُكمِ بِحسبِ أيِّ ظَرفٍ وجودَ الموضوعِ فيه لِأنَّ ثبوتَ شَيءٍ لِشيءٍ فی أيِّ موطنٍ كانَ يَتفرَّعُ عَلىٰ ثُبوتِهِ فی نَفسِهِ اللهمَّ إلاّ إذا كانَ المَحمولُ فی مَعنَى السَّلبِ المُطلقِ نحو زيدٌ مَعدومٌ فی الخارجِ أو شريكُ الباری مُمتنعٌ فَإنَّهُ و إن نُسِبَ إلَى الخارجِ لَكِنَّهُ نَفسُ السَّلبِ عَنِ الخارجِ فَكأنَّهُ قيلَ زيدٌ المُتصورُ فی الذِّهنِ ليس فی الخارجِ.

چون حکم به‌حسب هر ظرفی وجود موضوع را در آن ظرف استدعاء می‌کند. ثبوت شیء برای شیء در هر موطنی چه موطن خارج چه موطن نفس متفرع بر ثبوت آن موضوع است مگر اینکه محمول ما در معنای سلب مطلق باشد مانند زيدٌ مَعدومٌ فی الخارجِ که در اینجا زید وجود خارجی ندارد یا شَريكُ الباری مُمتنعٌ بااینکه قضایا قضایای موجبه است اما درعین‌حال موضوعشان وجود خارجی ندارد بلکه فقط وجود ذهنی دارد.

---

[1] . همان.

اگرچه نسبت به خارج داده شده ولی نفس سلب از خارج است [کأنّ گفته می‌شود که زیدی که متصور است] این جناب زید در خارج نیست.

و إذا كانَ الحكمُ بِالسلبِ فی الخارجِ فَلا يَقتضی نَفسُ الحُكمِ وجودَ الموضوعِ فيهِ لجِوازِ سَلبِ المَعدوم و السلبِ عنِ المعدومِ.[1]

وقتی ما حکم به سلب در خارج می‌کنیم و می‌گوییم که در خارج چیزی نیست پس نفس حکم اقتضای وجود موضوع را در خارج نمی‌کند چون این قضیهٔ حملیهٔ ما در اینجا سلب ناظر به خارج هست و ما در اینجا می‌گوییم که در خارج موضوع وجود ندارد. بنابراین خود حکم اقتضای موجود را نمی‌کند چون شما هم می‌توانید معدوم را از یک موضوعی سلب کنید همین‌طور می‌توانید از یک امر معدومی سلب کنید؛ هم می‌توانید موضوع باشد و آن قیام را از او سلب کنید؛ قیامی که در خارج نیست و هم می‌توانید موضوعی را که نیست یا شریک‌الباری را که نیست شما چیزی را از او سلب کنید؛ وجود را از او سلب کنید؛ وجودی که در خارج نیست.

هذا بِحسبِ خصوصِ طبيعةِ السلب بِما هو سلبٌ لا بِما هو حكمٌ مِنَ الأحكامِ الواقعةِ عنِ النفسِ الإنسانية.

این به‌حسب خصوص طبیعت سلب است از نظر سلب بودن، طبیعت سلب این مطلب را اقتضاء می‌کند. نه از نظر اینکه این سلب حکمی است از احکامی که از نفس انسان واقع می‌شود چون این حکم از آن جایی که این سلب ناظر به خارج است عدم بر او حاکم است. از آن جایی که این سلب حکم و فعلی از افعال نفس است خود این سلب نحوٌ مِنَ الوجود بالأخره نفس آمده و این سلب را در این قضیه ایجاد کرده است. بنابراین اگر سلب ما ناظر به خارج باشد معنایش معنای عدم است و اگر این سلب را به‌لحاظ تحققش در نفس و فعلی از افعال نفس و حکمی از احکام نفس ما بخواهیم لحاظ بکنیم این قضیهٔ سالبهٔ ما خودش رایحه‌ای از وجود هم دارد.

فَقولُهم إنَّ موضوعَ السالبةَ أعمٌ مِن موضوعِ الموجبةِ المعدولةِ أو السالبةِ المحمول ليسَ معناهُ أنَّ موضوعَ السالبةَ يَجوزُ أن يكونَ معدوماً فی الخارجِ دونَ موضوعِ الموجبةِ إذ موضوعُ الموجبةِ أيضاً قَد يكونُ معدوماً فی الخارجِ كَقولِنا شَريكُ البارِی ممتنعٌ و اجتماعُ النقيضينِ محالٌ و لا أنَّ موضوعَ الموجبةِ يجبُ أن يتحققَ أو يَتمثلَّ فی وجودٍ أو ذهنٍ دونَ موضوعِ السالبةِ إذ موضوعُ السالبةِ أيضاً كذلک.

اینکه بعضی‌ها آقایان می‌فرمایند که موضوع سالبه اعم از موضوع موجبهٔ معدوله یا سالبة المحمول است چون در موضوع موجبهٔ معدوله وجود موضوع شرط است ولی در موضوع سالبه وجود موضوع شرط نیست معنایش این نیست که موضوع سالبه جایز است که در خارج معدوم باشد ولی موضوع موجبهٔ معدولة المحمول حتماً باید در خارج باشد چطور اینکه می‌گوییم: زیدٌ لا قائم. زیرا موضوع موجبه [همین‌طور در خارج معدوم

---

[1] . همان، ص ۳۷۱.

است مثل شریکُ الباری ممتنعٌ و اجتماعُ النقیضینِ محالٌ] بااینکه شریک‌الباری موجبه است ولی موضوعش در خارج نیست، و همین‌طور به این معنا نیست که موضوع موجبه حتماً باید در خارج باشد یااینکه در وجود یا در ذهن تمثل پیدا کند.

نحوی از وجود داشتن قضیه، به صرف تصور موضوعش در ذهن

دونَ موضوعِ السالبةِ.... نه موضوع سالبه، زیرا به‌محض اینکه ذهن یک قضیهٔ سالبه را مجسم کرد به این موضوع وجود داد ولو اینکه سالبه است ولی بالأخره تصور کرد و تصور هم نحوٌ مِنَ الوجود. به این معنا نیست زیرا موضوع سالبه هم نحوی از وجود دارد یا وجود خارجی دارد یا وجود ذهنی دارد.

بَل بِمعنی أنَّ السلبَ یصحُّ عنِ الموضوعِ الغیرِ الثابتِ بِما هو غیرُ ثابت أصلاً علی أنَّ لِلعقلِ أن یعتبرَ هذا الاعتبارَ فی السلبِ و یأخذَ موضوعَ السالبةِ علی هذا الوجه

بلکه اینکه می‌فرمایند: موضوع سالبه اعم است، معنایش این است اصلاً سلب از موضوعی که ثابت نیست صحیح است از جهت اینکه غیر ثابت است ولی در موجبه این نیست حتی در شریک‌الباری وقتی که ما تصور شریک‌الباری را می‌کنیم صرف‌نظر از عدم او، ما تصور می‌کنیم. شریک‌الباری را تصور می‌کنیم بعد می‌گوییم: خب این شریک‌الباری می‌شود باشد یا نه؟! نه‌اینکه از اول بنا را ببریم بر نبود شریک‌الباری! اما در قضیهٔ سالبه به انتفاء موضوع یک هم‌چنین کاری را می‌کنیم و از اول بنا را می‌بریم و می‌گوییم: لیسَ زیدٌ بِقائمٍ علیٰ أنّه لیسَ فی الخارج اصلاً زیدی در خارج نیست تااینکه قائم باشد. ما از اول بحث را روی زیدی که معدوم است می‌بریم و فرض را در آنجا می‌کنیم که اصلاً زید در خارج نیست.

یا المعدومُ المطلقُ لا یُخبَر عنه از اول فرض را بردیم روی امری که در خارج نیست خودمان داریم می‌گوییم: المعدومُ المطلقُ. شما که می‌گویید: المعدومُ المطلقُ آیا فرض وجود خارجی کردید؟! خودتان از اول فرض عدم کردید آن‌وقت با فرض عدم لا یُخبَر عنه را محمول قرار می‌دهید. معنایش این است؛ یعنی در قضیهٔ سالبه به انتفاء موضوع ما در آنجا حیثیت عدم خارج را از اول لحاظ کردیم ولی در موجبه این‌طور نیست. ما از اول حتی در شریک‌الباری حیثیت را لحاظ نمی‌کنیم؛ حیثیت عدم را در آن لحاظ نمی‌کنیم. این فقط فرق بین اینهاست.

یَصحُّ عنِ الموضوع... سلب از موضوعی که ثابت نیست بِما هو غیر ثابتٍ یعنی از لحاظ عدم ثباتش ما این حکم را بر او می‌کنیم بر این مبنا که عقل می‌تواند این اعتبار را در سلب بگیرد و او را در خارج منتفی بداند و موضوع سالبه را بر این وجه قرار بدهد که در خارج وجود ندارد.

تلمیذ: از اول که به عدم حکم می‌کنیم که المَعدومُ المُطلقُ لا یُخبرُ عَنه، این با آن مطلب و أمّا فی الذِّهنِ فَلا بُدَّ و أن یَکونَ حاضِراً موجوداً تسلسل پیش نمی‌آید؟!

استاد: خب این در ذهن هست و در ذهن حاضر هست. همین‌که ذهن می‌خواهد یک قضیه بگوید

بالأخره موضوع و محمول را تصور کرده است والاّ بدون تصور می‌خواهد چه بگوید؟! ولی صحبت در این است که این ذهن که از الآن می‌خواهد این موضوع را بگوید این موضوع را به چه لحاظی تصور می‌کند؟! به‌لحاظ وجود خارجی یا به‌لحاظ عدم وجود خارجی؟! به‌لحاظ عدم. پس در عین اینکه وجود نفسی دارد ولی لحاظ، لحاظ عدم است.

بِخلافِ الإیجابِ و الموجبةِ فإنَّ الإیجابَ و إن صحَّ علَی الموضوعِ الغیرِ الثابتِ.

[به خلاف ایجاب و] قضیهٔ موجبه اگرچه ایجاب صحیح است بر موضوعی که در خارج نیست؛ شما گرچه می‌گویید: شریکُ الباری ممتنعٌ ولی امتناع را به‌لحاظ شریک‌الباریِ معدوم نمی‌کنید امتناع را به‌لحاظ ماهیت شریک‌الباری می‌آوریم یعنی شریک‌الباری ماهیتش به یک نحوی است وقتی که یک شخص تصور بکند امتناع را بر او حمل می‌کند اما نه‌اینکه از اول شریک‌الباری به وصف أنّه معدومُ فی الخارج هو ممتنعٌ، نه یک هم‌چنین حرفی نمی‌زنیم.

لکن لا یصحُ علیه مِن حیثُ هو غیرُ ثابتٍ بَل مِن حیثُ له ثبوتٌ ما لأنَّ الإیجابَ یَقتَضی وجودَ شیءٍ حتی یوجد له شیءٌ آخَر.

لکن صحیح نیست که در ایجاب این حمل بشود بر موضوع از حیث اینکه این در خارج نیست بلکه از حیثی که ثبوتٌ‌مائی در ذهن دارد. چون ایجاب وجود شیئی را اقتضاء می‌کند تااینکه بر شیء دیگری که محمول باشد حمل بشود و تا زمانی که این موضوع در ذهن محقق نشود ما برای او محمول نمی‌توانیم بیاوریم.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد